

## ساده یا دشوار نوشتن مشغله‌ی ذهن من نیست

### رباب محب

به اعتقاد من شعر پدیده‌ای جدا از سایر پدیده‌های انسانی نیست و درست به همین دلیل عوامل متعددی بر شکل و چگونگی خلق آن اثر می‌گذارد؛ از جمله‌ی این عوامل می‌توان از دانش و تجارب فردی، حالات روحی شاعر، عوامل فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی و غیره نام برد.

این‌جا من برآن نیستم که عوامل تأثیرگذار را بشکافم و بررسی کنم، بلکه تنها با ذکر گوشه‌ای می‌خواهم بطور مختصر نظرم را درباره‌ی موضوع مورد بحث بیان کنم. آنچه اینجا برای من واضح است این است که «ساده یا دشوار نوشتن» به فرم و شکل شعر برمی‌گردد. شکی نیست که می‌توان یک مفهوم بفرنج و پیچیده را با کلمات ساده بیان کرد یا برعکس یک مفهوم بدهی و روشن را در لفافه پیچید. تعریف ما از ساده یا بفرنج بودن شعر نیز بخشی از این قضیه است. یک شعر دشوار شاید برای من رباب دشوار باشد و نه برای دیگری. از این‌روست که شاید باید پرسید: سهم خواننده، اینجا کجاست؟

به جمله‌ی اولم برگردم. جبر تاریخی (یا دترمیناسیم در زبان‌های لاتین)، یکی دیگر از این عوامل است که کمابیش در بحث‌ها مورد نظر قرار می‌گیرد. جنبش‌ها و نهضت‌های سیاسی/ اجتماعی، انقلاب‌ها نمونه‌ی بارزی از این جبر است. کتاب‌های جلد سفید، اشعار سال‌های اول انقلاب ایران، مثنوی است نمونه‌ی خروار. رجوع به این تاریخ به ما می‌گوید: شعر یعنی دریچه‌ای به روی آزادی. با کمی تأمل می‌بینیم که فرم و محتوای شعرها، انتخاب واژه‌ها کمابیش از یک خمیرمایه‌اند. اما امروزه به لحاظ بحران همه‌گیر جهانی، ما به دنبال یافتن یک تئوری در میان نوشته‌های خود سرگردانیم.

خوب به نظرم خیلی طبیعی می‌آید اگر هومر در «ایلیاد» از لشکرکشی یونان به شهر تروا بگوید، اما چگونه بگوید یا گفته است، نیز برمی‌گردد به سلیقه‌ی زمان «ایلیاد» و توانایی‌های ادبی - ذوقی شاعر: هومر. گرچه گاهی با خودم فکر می‌کنم؛ شاعران دوران جنگ اگر از جنگ نگویند پس چه باید بگویند؟ اما وقتی به تجربه‌ی هشت سال جنگ ایران و عراق برمی‌گردم، زیاد نمی‌پایم و از خود می‌پرسم چرا؟

دومین عاملی که من می‌خواهم روی آن انگشت بگذارم؛ روانشناختی فرد است. من معتقدم که انتخاب واژه‌ها توسط شاعر (یا اساساً فرم و محتوای شعر)، نه تنها به تجارب روزمره‌ی شاعر و دانش و آگاهی‌های زبانی و ادبی او برمی‌گردد، بلکه حالات روحی - روانی او نیز نقشی اساسی بازی می‌کنند. شاعر مثل هر انسان دیگر، موجودی است که به دنبال دست‌آویزی می‌گردد تا به زنده‌گی خود معنا دهد و آنرا بگذارند. تجارب و شرایط کودکی شاعر، محیط رشد او، طبقه‌ای که به آن تعلق دارد، و همانطور که آمد؛ حالات روحی و روانی او. ... آگاهانه یا ناخودآگاه بر شعر او و نوع بیانی که انتخاب می‌کند، اثر می‌گذارد. به روزگار پیشین خود به عقب برگردیم و برای نمونه به به خسرو شیرین، حکیم نظامی گنجوی (۵۳۴ - ۵۹۹ ق) نگاه کنیم. گفته می‌شود حکیم شاعر سه بار ازدواج کرد و هر سه همسر او پیش از او از دنیا رخت بر بسته‌اند. و گفته می‌شود که حکیم شاعر همسر اول خود "آفاق" را بیش از دو همسر دیگرش دوست داشته و «خسرو و شیرین» را در دورانی سروده که عاشق این زن بوده است. نظامی «خسرو و شیرین» را آن‌قدر ساده نوشته است که بتوان داستان عشقی به شعرآمده را فهمید؛ اما به شرطی که به ساختار شعر او نزدیک شد و اُخت گرفت. نگاه نظامی به «زن»، برداشت او از «قدرت» را دید و دریافت؛ شیرین کیست؟ و چرا خودکشی می‌کند؟ و آیا از داغ عشق یک مرد دست به انتحار می‌زند یا برای رها شدن از «شیرویه» فرزند خطاکار خسرو؟ خسرو پرویز کیست؟ و چرا پس از نبرد عظیم‌ماش با دشمن قهارش بهرام چوبین و شکست، به نخجیرگاه می‌رود تا در آن‌جا با شیرین برخورد کرده و با دیدار معشوق، مجبور به مبارزه‌ی/مسابقه‌ی چوگان شود و قدرت خود را به نمایش بگذارد تا روز دیگر که شیر شکار کند و فرمان دهد خادمان سر شیر شکارشده

را از تن جداکنند و پوستش را درآورند و بزم و طرب به راه بیاندازند و شیرین آنجا باشد و بی اختیار دست خسرو قادر را ببوسد و خسرو کمی جلوتر برود و او را تنگ در آغوش بگیرد:

لبش بوسید و گفت این انگبین است      نشان دادش که جای بوسه اینست

اما خسرو پرویز این شاه که با همه‌ی دبدبه و غیبه، از عشق شیرین می‌سوزد، پیش از وصل دوبار تن به ازدواج می‌دهد؛ بار اول با "مریم" ازواج می‌کند و دومین بار با "شکر".

وقتی به این داستان عشقی زیبا و به روایت‌هایی که درباره‌ی حکیم نظامی وجود دارد، فکر می‌کنم، چاره‌ای ندارم مگر دست بر یقه‌ی حکیم شاعر ببرم و بگویم: "تو از خودت فراتر نرفته‌ای." البته ناگفته نماند که این "دست به یقه شدن" به معنای رد و نقد این شاهکار نیست، بلکه فقط ارائه‌ی یک مثال است و این که شاید بشود خود حکیم نظامی را در این منظومه یافت؟ اما برای دانستن آیا حکیم شاعر داستان عشق‌اش را ساده گفته یا دشوار و یا چرا ساده یا دشوار گفته است، اول باید خود او را به لحاظ شخصیتی شکافت و همزمان، زمان او را از ابعاد مختلف بررسی کرد و آنگاه از خواننده‌ی او (به خصوص خواننده‌ی معاصرش) پرسید: آیا درک «خسر و شیرین» آسان مسیر می‌شود یا دشوار؟

باز گشت به شعر قدیم یا کلاسیک ما، به ما می‌گوید که مبحث «ساده یا دشوارنویسی» پدیده‌ی تازه‌ای نیست و در دوره‌های مختلف اگر به‌طور اخص مورد بحث قرار نگرفته باشد، حداقل به آن توجه شده است. و گاهی پیش آمده که من از خود پرسیده‌ام: آیا علت ایجاد سبک‌های شعر کلاسیک ما (که هر یک حائز خصوصیتی مختص خود است؛ بعضی ساده، بعضی مبهم و دشوارند) تنها و تنها از ضرورت‌های تاریخی-اجتماعی نشأت گرفته‌اند یا شاعر به عنوان یک فرد بالغ و آگاه به تمامی عوامل ذکرشده، می‌خواهد با ایجاد تغییر و تحول، جای پای خود را در تاریخ شعر رقم زند و جاودانه شود؟ و پرسیده‌ام: آیا تغییر و تحول دادن، یکی از خصوصیات انسانی است که ما ناگزیر به آنیم؟ آیا ساده نوشتن یا در لفافه گفتن به سلیقه‌های مُد روز بر نمی‌گردد؟ مد روزی که درست مثل مد لباس به سه زمان گذشته و حال و آینده؛ به جلو و عقب گرایش دارد؟

و شاعر؟ شاعر کجاست و کجا نشسته است؛ در هاله‌ای از وهم و خیال، در یک دایره گرد خود می‌گردد و خیال تغییر و تحول می‌کند؟ یا واقعاً به دنبال آفرینش و خلق است؟ آیا با هر اثر نو تحولی در شعر روی می‌دهد؟ امروز اگر ساده بنویسیم، کجا را خواهیم گرفت؟ اگر دشوار بنویسیم کدام کوه را خواهیم شکست؟ آیا شاعرها (که اغلب تنها خواننده‌های شعر هستند) به شعرهای هم نگاه می‌کنند و با دنبال کردن رد پای هم، گاهی به کشفی می‌رسند و ادامه می‌دهند و یا نمی‌رسند و تسلیم می‌شوند؟

من به هر شکلی که به پرسش‌هایم - که بسیارند - پاسخ دهم به یک نقطه برمی‌گردم: "شعر پدیده‌ای جدا از سایر پدیده‌های انسانی نیست." به نظر آنچه که حائز اهمیت است، این است که شعر ما - چه قدیم چه جدید - نیاز به شکافتن دارد. به عبارت دیگر بررسی شعرها از زوایای مختلف و به‌طور علمی، به ما یاری می‌کند شعر و شاعر را بهتر بفهمیم، یعنی چیزی که من در شعر کم دارم. یعنی: نقد علمی. و در وهله‌ی اول؛ نقد خود نقد.

و در خاتمه: ساده یا دشوار نوشتن مشغله‌ی ذهن من نیست. من با شعر - فقط و فقط - می‌خواهم کمی حرف بزنم. چون زبان دیگری بلد نیستم. حال چگونه بگویم یا تا کنون گفته‌ام؛ برمی‌گردد به تجارب ادبی من، تجارب زنده‌گی روزمره‌ام، و خلاصه‌ی کلام به عواملی که در بالا ذکر شد.

استکھلم

پنجشنبه ۱۴ خرداد ۱۳۸۸

۴ ژوئن ۲۰۰۹

مجله ادبی پیاده رو

<http://www.piadero.ir/EdameMatlab/up2/R.Moheb02.htm>